**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011109**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در مال مرهون آیا زکات هست یا زکات نیست؟ در این که در مال مرهون اگر نتواند فک رهن کند زکات نیست، آن تقریباً روشن است. به هر حال شرط زکات این هست که در دستش باشد بتواند درش تصرف کند و در جایی که نه در دستش هست و نه می‌تواند آن را به دست بیاورد آن زکات ندارد. البته ما عمدتاً استدلالمان به بحث طلق بودن نیست، آقای هاشمی شرط زکات را طلق بودن دانستند، ما عرض کردیم حالا به عنوان طلق به این عنوان ما وجهی ندارد، ولی ظاهر آن ادله‌ای که می‌گوید در دستش باشد عرض کردیم یعنی متعلق حق غیر نباید باشد. ولی خب حالا عمدۀ قضیه این هست که اگر در جایی که می‌تواند فک رهن کند، دینش را ادا کند فک رهن کند، آیا زکات واجب هست یا واجب نیست؟ مرحوم شیخ در خلاف قائل به این هست که واجب هست زکات. مرحوم آقای منتظری شبیه این مطلب را دارد ولی با یک قیدی دارد که آن قید یک مقداری فاصله می‌دهد و مطلب فرق می‌کند. ایشان می‌گوید اگر بسهولة و بدون دردسر می‌تواند فک رهن کند، خیلی راحت است فقط خیلی دیگر سختی‌ای ندارد. این وجه فرق دارد با وجه، ولو به حسب ظاهر ممکن است تخیل بشود که این وجه همان وجه است، ولی متفاوت هست این هم وجه قابل توجهی که باید مورد نظر قرار بگیرد. مرحوم شیخ استدلالشان این هست که چون کسی که قادر هست بر فک رهن در واقع بر این مال با واسطه قادر هست. تعبیرشان این هست که:

«الألف المرهونة هو قادر على التصرف فيها بأن يفك رهنها، و المال الغائب إذا كان متمكنا منه يلزمه زكاته بلا خلاف بينهم.» یعنی بین الطائفة. خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۱۱۰.

خب اینجا این تعبیر الغائب المتمکن من التصرف در کلمات فقها آمده، در نهایۀ شیخ طوسی، در مقنعه اینها یک همچین قیدی وجود دارد، گفتند الغائب المتمکن من التصرف. ولی صحبت سر این هست این قید در روایات هیچ نیست. بنابراین وجهی ندارد که ما همچین قیدی را بزنیم، بعد آن وقت بحث کنیم که این تمکن به تمکن با واسطه یا بی واسطه امثال اینها صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند. همچین چیزی نداریم. بنابراین به آن شکل نمی‌توانیم استدلال کنیم. مرحوم محقق حلی در معتبر استدلال را به یک شکل دقیق‌تری آورده. یک تعبیری دارد که آن تعبیر دقیق‌تر است.

مرحوم محقق حلی در معتبر تعبیر را یک قدری دقیق‌تر کرده استدلال را یک صورت ظاهری به آن داده. ایشان می‌فرماید، عبارتش را دیروز خواندم ولی دوباره می‌خوانم. ایشان دو تا قول، قول از شیخ طوسی در مورد رهن ذکر می‌کند، مطلب دوم لزوم الزکاة فیه ایضاً و هو اصح لأنه مال مملوک قادر علی التصرف فیه فجریٰ مجری المال الغائب فی ید الوکیل. کأنّ این مسلم است، اینش دیگر نیاز به استدلال ندارد که در یک دست وکیل که باشد آن کافی است در این که زکات واجب باشد. مال غائبی که در دست خود شخص نیست ولی در دست وکیل هست. این هم به منزلۀ آن هست که مال غائبی که در دست وکیل است. ولی به نظر می‌رسد فرق است بین وکیل و ما نحن فیه. وکیل در واقع شرعاً به منزلۀ موکّل تلقی می‌شود. اصلاً غائب شرعاً یعنی آن مالی که از مالک و من بحکم المالک غائب باشد. شارع مقدس وکیل را به منزلۀ مالک قرار داده بنابراین آن زکات را درش واجب کرده، علاوه بر این که سیرۀ متشرعه هم عرض کردم بسیاری از افرادی که مال‌های زیاد دارند مال دست خودشان نیست ولی در جاهای مختلف مال دارند، وکیل‌هایی در مورد این مال‌ها می‌گذارند و اصلاً فرد روشن زکات، کسانی که از آنها زکات مطالبه می‌شده همین‌ها هستند، آدم‌های ثروتمندی که جاهای مختلف زکات دارند. بنابراین در این که، حالا بحث وکالت را کردیم که مراد از وکیل چی است، با آن توضیحاتی که قبلاً گذشت در این که به هر حال فی الجمله در بعضی مواردی که یک نوع وکالت مطلقی وجود دارد در دست وکیل بودن کفایت می‌کند بر وجوب زکات بحثی نیست. ولی این تمثیلی که مرحوم محقق کرده به نظر می‌رسد درست نباشد. به هر حال در دست خود شخص یا وکیلش هست. یعنی استیلاء فعلی خود شخص بنفسه او بوکیله بر این مال دارد. ولی در بحث رهن استیلاء فعلی ندارد. امکان استیلاء فعلی هست. یعنی می‌تواند کاری کند که استیلاء فعلی پیدا کند. و الا فی نفسه. الآن که استیلاء ندارد بر مال. و فی یده روایتی که می‌گوید در دست شخص باشد ظاهرش این است که استیلاء فعلی شرط هست. بنابراین کسی که استیلاء فعلی ندارد ولو می‌تواند کاری کند که استیلاء فعلی داشته باشد ظاهر آن ادله این هست که زکات واجب نیست. اینجا آقای هاشمی این بحث را که دنبال کردند یک تقریباتی دارند، تقریبات قابل توجهی است. ایشان می‌فرمایند که و الصحیح، اشاره می‌کنند که مرحوم شیخ طوسی در بعضی از اقوالش تفصیل قائل شده بین امکان فک و عدم امکان فک. بعد می‌فرمایند و الصحیح عدم التفصیل و نفی الزکات فی المال المرهون مطلقا بمقتضی اشتراط ان یکون الملک طلقا و ایضا بمقتضی الروایات المتقدمة. مراد از روایات متقدمه یعنی روایتی که بیده او فی یده و امثال اینها را شرط کرده. ما اوّلی را صحیح نمی‌دانیم ولی مطلب دوم درست است.

بعد لا یقال مقتضیٰ روایات الطائفة الثانیة انه مع التمکن من اخذ المال متعلق الزکات فی المال.

ایشان در تمکن از تصرف طائفه‌های مختلفی کردند و یکی از طائفه‌ها، طائفه‌ای است که قدرت بر تصرف را معتبر دانسته. به خصوص طائفه‌هایی که تصریح می‌کند در مسئلۀ دین که اگر کسی که من له الدین آن هست که نمی‌رود بگیرد. این مقدار کافی هست برای این که زکات واجب باشد.

آقای هاشمی می‌فرماید که این روایات در مورد دِیْن است و از مسئلۀ دین به ما نحن فیه نمی‌شود تعدی کرد. بعد ایشان به این که این روایات در مورد دِیْن است خب بعضی‌هایش روشن است که در مورد دین است، صریحاً «لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» خب این پیداست که مربوط به دین است. ولی ایشان می‌خواهد بگوید همۀ روایات مربوط به دین است من جمله روایات ابن بکیر. روایت ابن بکیر که عبد الله بن بکیر عن زرارة که ما، حالا ایشان این را روایت زراره می‌داند و ما گفتیم مرسلۀ عبد الله بن بکیر است حالا از جهت سندی‌اش کار ندارم. روایت این هست:

«أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ»

خب بگوییم این ماله عنه غائب دیگر نخوابیده که دین است. ایشان می‌گوید و ان جاء تلک الطائفة لا یقال مقتضی روایة الطائفة الثانیة انه مع التمکن من اخذ المال فتعلق الزکاة من مال فانه یقال چند تا جواب می‌دهد. اوّلاً تلک الطائفة انما ذکرت ذلک فی الدین حتی مثل روایة ابن بکیر و انه و ان جاء فی صدرها عنوان المال الغائب الا ان ما فی ذیلها من التعبیر بقوله حتی یخرج ظاهر فی الدین فانه الذی یخرج لا العین فانه خارج و لا بد ان یعبر فی حتی یصل الیه و فی الدین یکون المال الذمی ملکا للدائم و لا حق للمدیون فیه و لیس فیه خصوصیة الا انه یتحول الی مال خارجی فیقع بید مالکه فتتعلق به الزکاة فاذا کان المدین موفیا و انما المالک یدعه فی ذمتک کان کالمال الخارجی فی یده عرفا.

ایشان می‌گوید این مربوط به دین هست. کلمۀ یخرج را ایشان معنای خارجیت پیدا کردن معنا می‌کند. یعنی از ذمه که یک مفهوم ذهنی هست، یک مفهوم به هر حال اعتباری هست و خارجیت ندارد به یک شیء خارجی تبدیل بشود. یخرج اینجور معنایش نیست. حالا اوّل یک نمونۀ دیگر هم من اوّل یادم رفت این را بگویم. شاهد مؤید فرمایش ایشان این روایت باشد، روایت اسماعیل، صفحۀ ۲۲۶، جامع احادیث، جلد ۹، صفحۀ ۲۲۶، ۱۳۰۹، روایت قرب الاسناد، اسماعیل بن عبد الخالق. محمد بن خالد طیالسی قال حدثنی «إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ- قَالَ لَا إِلَّا أَنْ تَفِرَّ بِهِ- فَأَمَّا إِنْ غَابَ عَنْكَ سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ- فَلَا تُزَكِّهِ إِلَّا فِي السَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا.»

یعنی کأنّ در سنه‌ای که اداء می‌شود و از آن ذمه تبدیل می‌شود به شیء خارجی. ولی به نظر می‌رسد که کلمۀ یخرج معنایش این معنایی نیست که ایشان معنا می‌کند. یخرج یعنی یخرج عن الغیبة. می‌گوید مال غائب حتی یخرج یعنی از آن حالت غائب بودن خارج می‌شود و حاضر بشود. یکی از مصادیقش دین است. در مورد دین غائب تعبیر می‌کنند، خروج دین به این هست که از غیبتش بخواهد به حضور تبدیل کند این هست که دین از ذمه خارج بشود و ادا بشود. ولی نه این که یخرج در همۀ موارد به این معناست. این یخرج ظاهرش از غیبت به حضور در آمدن است. این که ایشان خارجیت پیدا کردن را اینجور معنا می‌کند ظاهراً مراد این نیست. حتی در آن مورد هم که در مورد دین هست تعبیرش این است فاما ان غاب عنه سنة او اقل او اکثر. دین را به اعتبار غائب بودن تعبیر می‌کند. «فَلَا تُزَكِّهِ إِلَّا فِي السَّنَةِ الَّتِي يَخْرُجُ فِيهَا»، یعنی یخرج فیها عن الغیبة. اینها یخرج اینها در مورد غائب است. غائب در مقابلش حاضر است، یخرج یعنی حاضر شود. یعنی از غیبت به حضور برسد. بنابراین اینکه این را ما مربوط به دین بدانیم درست نیست. حالا ادامۀ مطلب آقای هاشمی را عرض بکنم. آقای هاشمی می‌فرماید که این روایات همه مربوط به دین است. و در مورد دین یک خصوصیتی هست که از دین نمی‌شود حکم مسئلۀ ما نحن فیه را استفاده کرد. می‌گوید عین مرهونه یکی همین مطلب خارجی، این که یک شیء خارجی نیست آن شیء خارجی است، این را قرار می‌دهد. که آن مطلب درستی نیست. اصلاً خصوصیتی ندارد خارجیت داشتن و خارجیت نداشتن. بلکه دین به نظر می‌رسد یک نوع اولویتی دارد. اگر شارع مقدس آن چیزی که ملک انسان نیست ولی امکان ملک شدن وجود داشته باشد، حکم کرده باشد که زکات در آن واجب هست، آن چیزی که ملک انسان هست ولی حق غیر تعلق دارد انسان می‌تواند این را ملک خالص بکند. یک نوع اولویتی دارد. آن جایی که ملک هست ولی ملک طلق نیست با آنجایی که اصلاً ملک نیست. از این جهتی که اینش بحث خارجیت را مطرح کردند آن درست نیست. ولی یک ثانیاً دارد آن ثانیا مهم است. ایشان می‌گوید و ثانیاً ان فک الرهن متوقف علی دفع المالک دینه الی المرتهن. می‌گوید این که می‌تواند فک رهن کند همینجوری که نمی‌تواند. می‌گوید باید برود دینش را ادا کند. ادا کردن دین خودش یک مؤنه‌ای هست و هذا فیه مؤنة علی کل حال و ان کان قادرا علیه بخلاف استیفاء الدین الذی یستعد المدین للوفاء به و ارجاع الی مالکه و لکن المالک لا یرید ان یکون عنده و تحت یده فالقیاس مع الفارق. آن می‌گوید بده آن هم می‌دهد، فرض این است دیگر. آن حاضر است بدهد فقط این بنده خدا نمی‌رود ازش بگیرد. می‌گوید این فرق دارد با فک رهنی که او باید دینت را ادا کنی خب ممکن است برای انسان سخت باشد مؤنه داشته باشد امثال اینها. این مطلب دوم درست است به نظر می‌رسد این مقایسه کردنش با چیز. این درست است ولی مطلب آقای منتظری را جواب نمی‌دهد. پاسخ شیخ درست است. یک موقعی ما پاسخ شیخ را می‌خواهیم با این بدهیم که ما دلیل نداریم بر این که آن جایی که استیلاء نیست ولی امکان استیلاء هست در دین امکان استیلاء هست این را شارع اجازه داده. این را نمی‌شود. ولی بحث عمده‌اش بحث آقای منتظری است. یعنی آن جایی که بسهولة راحت است هیچ اصلاً ادا کردنش خیلی مشکل خاصی هم ندارد، آن فرق دارد با مطلب شیخ. به نظر می‌رسد این ثانیا که ایشان گفتند پاسخ آقای منتظری، البته ایشان در مقام پاسخ آقای منتظری نیست، بحثش به آقای منتظری ناظر نیست، به کلام شیخ طوسی ناظر است. در مقام پاسخ به شیخ طوسی این مطلب درست است. ولی خب اگر کسی مطلبی که آقای منتظری می‌گویند جایی که بسهولة می‌تواند دینش را ادا کند و هیچ مؤنۀ خاصی ندارد این شاید بتوانیم بگوییم این بیان بیان تامی نیست. این ثانیاً.

یک ثالثاً دارد آن ثالثاً مطلب مهمی است که این مطلب را ما باید یک بحث مبنایی هست بعداً به آن می‌پردازیم. ایشان می‌فرماید حتی در خود دین هم ما واجب نمی‌دانیم، محمول بر استحباب است.

و ثانیا ان الحکم المذکور فی مورد الدین ایضا محمول اما علی الاستحباب او علی ان المراد ترکه متعمدا للفرار عن الزکاة و الوجه فی ذلک ما ورد فی بعض الروایات من التصریح بعدم الزکاة حتی مع القدرة علی الاخذ و سیأتی البحث عن ذلک.

این بحث این که دین آیا جایی که امکان گرفتن دین هست آنجا زکات دارد یا زکات ندارد این بحثی هست، بحث مهمی است، شاید اکثر فقها قائل هستند اینجا زکات دارد و عبارت فقهای مختلف اینجا می‌گویند کسی که متعمداً دینش را رها می‌کند اکثر قدما تقریباً قائل به زکات هستند در این موارد. خب این بحثش را بعداً بحث می‌کنیم.

عمده به نظر می‌رسد که مطلبی هست که آقای منتظری مطرح کردند، یک بحثی هست مشابه این بحث در بحث برائت مطرح است. جایی که مرحوم آقای حاج شیخ در برائت در جایی که شخص، در برائت آقایان می‌گویند اصالة البرائة جاری می‌شود و فحص هم لازم نیست. در موضوعات فحص لازم نیست. مرحوم آقای حاج شیخ یک تفصیلی قائل شدند، می‌گویند جایی که یک مختصر، با یک نگاه مختصری مثلاً خون ممکن است به دستش خورده باشد نگاه نمی‌کند که به دستش خورده یا نه، نگاهش را بیندازد این مشخص می‌شود که خون به دستش چکیده یا به دستش نچکیده. می‌گویند اینجا ادلۀ عدم لزوم فحص این موارد را نمی‌گیرد. تعبیر مرحوم آقای حاج شیخ این بوده می‌گفتند علم تو جیبی، کأنّ می‌گفتند علمت در جیبت است. در جیبت دست کن علمت را در بیاور، کأنّ اینجوری تعبیر می‌کردند.

خودش یک بحث مستقلی است. من یک اشارۀ اجمالی بکنم بعضی وقت‌ها بعضی‌ها از آن به روایت زراره تمسک می‌کنند بر نفی مبنای مرحوم حاج شیخ. چون در روایت زراره این هست هل علیّ ان شککت ان انظر فیه. بعضی‌ها ممکن است بگویند نه این لازم نیست نگاه کنی. امام علیه السلام نفی لزوم نگاه کردن کردند. ولی به نظر می‌رسد که این استدلال درست نباشد، به دو جهت. یک جهت این است که اصلا نظر غیر از نگاه انداختن است. نظر یعنی می‌گویند نگاه عمیق، دقیق. یعنی خوب وارسی کردن. بحث نظر و استنباط که آقایان می‌گویند افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت، نه این که نگاه کنی، نگاه عادی. نظر یعنی نگاه عمیق و موشکافانه. این غیر از نفس رؤیت هست. یا لا اقل حالا اینجور تعبیر بکنم، یکی از معانی نظر این هست، نظر به نظر می‌رسد در دو جا به کار می‌رود، هم به معنای نگاه عادی هست هم به معنای نگاه موشکافانه. و هر دو استعمالات، من یک موقع استعمالاتش را دنبال می‌کردم به نظرم شواهد هر دو جورش هست. به هر حال نظر یکی از معانی‌اش می‌تواند نگاه موشکافانه باشد و این نافی فرمایش مرحوم حاج شیخ. یعنی وارسی و دقت و امثال اینهاست. این یک اشکال.

اشکال دومی که ان انظر فیه نقل تهذیب است. این روایت یک نقلی در علل الشرایع دارد، در نقل علل الشرایع یک اضافه‌ای دارد، می‌گوید فهل علیّ ان شککتُ ان انظر فیه فاقلبه. در نقل علل فاقلبه را هم اضافه دارد. یعنی لباس را زیر و رو کنم، بالا و پایین کنم، امثال اینها. در آن نقل که دیگر اصلاً هیچی. و به نظر می‌رسد من فکر می‌کنم اینها نقل به معنای همدیگر بوده‌اند. یعنی به این معنا که ان انظر فیه فاقلبه آن نظر موشکافانه‌ای که ما معنا می‌کردیم، آن نظر موشکافانه همین ان انظر فیه فاقلب است. یعنی یک نوع نقل به معنایی شده، نظر عادی به علاوۀ ان اقلب می‌شود همان نظر موشکافانه. علی ای تقدیر این روایت با توجه به این نکته‌هایی که عرض کردم نمی‌شود استدلال کرد. این است که به این روایت نمی‌شود تمسک کرد. ولی اصل این مطلب که آیا واقعا، عرفاً انصراف دارد از این علم‌های سادۀ بدوی یا انصراف دارد دیگر اینها خیلی دیگر نمی‌شود استدلال محکمی در موردش اقامه کرد. من به نظرم مصب خیلی واضح نیست، نه انصرافش اینقدر واضح است نه عدم انصرافش اینقدر واضح هست و جا دارد که در اینجور موارد احتیاط بشود. یعنی مطلب آقای منتظری اینقدر واضح نیست که آدم بتواند صریحاً بگوید که حتماً واجب است، از آن طرف هم می‌خواهد بگوید واجب نیست. احتیاط به نظر می‌رسد در همین هست که در جایی که خیلی ساده باشد و راحت باشد و مؤنۀ چیزی نداشته باشد این مطلب رعایت بشود. ولی در جایی که بالأخره یک نوع مؤنه‌ای داشته باشد، یک نوع سختی‌ای داشته باشد آن سخت است.

شاگرد: احتیاط ندبی می‌فرمایید

استاد: نه. احتیاط لزومی. روشن نیست اینجا عبارت اجمال دلیل هست. و در اینجور اجمال‌های دلیل معلوم نیست که بشود برائت تمسک کرد. یک قدری بحث مندمج است یعنی مشکل است.

شاگرد: دلیل عمده برای عدم لزوم فحص در موضوعات مگر اجماع نیست؟ اگر اجماع باشد قدر متیقنش به نفع مرحوم حاج شیخ می‌شود.

استاد: نه، دلیل عمده اطلاق ادلۀ برائت است. ادلۀ برائت شبهات حکمیه خیلی معلوم نیست بگیرد. حاج آقا قائل نیستند. شمول ادلۀ برائت نسبت به شبهات حکمیه را منکر هستند.

شاگرد: کلاً؟ حتی بعد الفحص؟

استاد: بله، منکر هستند.

شاگرد: برائت عقلیه را هم منکر هستند؟

استاد: برائت عقلیه بحث دیگر است. آنها بحث‌هایی دارد نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. علی ای تقدیر در ذیل استصحاب که در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود آنجا حاج آقا به این مطلب اشاره کردند که این شبهه‌ای که در اینجا داریم در برائت هم می‌آید. تقریبی که ما اینجا داریم، در بحث استصحاب هست. در بحث استصحاب می‌گویند شبهه‌ای که ما اینجا داریم این شبهه اختصاص به این بحث ندارد، در برائت هم این شبهه را داریم. آنجا حالا بحث‌های برائت عقلیه، حاج آقا برائت عقلیه قائل هستند، در نتیجه در شبهات موضوعیه برائت عقلیه داریم، آیا برائت عقلیه در اینجاهایی که خیلی راحت هست جاری است یا جاری نیست محل تأمل است. عمدۀ قضیه این است که برائت عقلیه اینجاها را می‌گیرد، نمی‌گیرد امثال اینها. آن است که بحث خیلی واضح نیست، صاف نیست که بخواهیم مطلب را تمام بکنیم. حالا من فرصت نکردم کلمات آقایان دیگر را زیر و رو کنم ببینم در مورد رهن مطلب دیگری، نکتۀ خاص دیگری وجود دارد یا وجود ندارد. عمدۀ بحث عرض کردم بحث‌ها همین بود که عرض کردم. تنها در جایی که بسهولة و بدون مؤنه و زحمت، زحمت و مؤنه داشته باشد در آنجا روشن هست که زکات واجب نیست. اما جایی که مؤنه داشته باشد آیا فی یده صدق می‌کند امثال اینها محل تأمل است خیلی روشن نیست مطلبی که آیا صدق می‌کند، صدق نمی‌کند. این بحث همین است. بحث تمام.

شاگرد: مثالی که شیخ طوسی هم آوردند خصوصیت خاصی دارد.

استاد: آن مثال عرض می‌کنم. در مثالی که شیخ طوسی زده آن مثالی هست که آنجا زکات قطعاً هیچ واجب نیست. چون در واقع ببینید مثال شیخ طوسی این هست که هزار درهم قرض کرده اگر بخواهد دین را ادا کند باید این هزار درهم را از دست بدهد، اینجور نیست که در آن مثال خیلی روشن حالا اگر به طور کلی هم نگوییم این که ما بگوییم که هم در مقترض واجب باشد، هم نسبت به دین، یعنی هم واجب باشد آن مالی که در اختیارش هست زکات بدهد، اگر توانستنش در زکات دادنش مساوق با این هست که این مال را از دست بدهد. یعنی ایشان، شیخ طوسی یک مطلبش این هست که هم در مستقرض واجب هست در این مال زکات بدهد، هم در آن مالی هم که رهن گذاشته واجب است. خب رهن گذاشته چجوری می‌تواند آن را فک رهن کند، به این که این مال را از دست بدهد، چون فرض این است که این را باید بدهد تا. خب این خیلی خیلی زور می‌برد که ما این را قائل بشویم که در هر دو. حالا ما به طور کلی اینجایی که نیاز به پرداخت مؤنه دارد، حالا منهای این، از مال دیگرش هم بتواند بپردازد، بالأخره مؤنه دارد، باید فک رهن کند، این فرق دارد با جایی که اصلاً، کأنّ هیچ زحمتی برایش ندارد، خیلی ساده است، خیلی راحت است، البته مصداق خارجی شاید نداشته باشد.

شاگرد: برای فرار ممکن است، فرار از زکات. بگوید من هزار تا قرض می‌گیرم، این هزار تا هم که برای خودم است اگر بماند زکوی.

استاد: نه آن که قرض که می‌گیرد به آن زکات واجب می‌شود. شیخ می‌گوید هم در آن واجب است، هم در آن که رهن گذاشته. این دیگر خیلی زور می‌برد. بنابراین عرض کردم آن که اینجا، حالا ما به طور کلی می‌گوییم در رهن زکات واجب نیست، این تفصیل شیخ طوسی تفصیل جا ندارد. اگر تفصیلی جا داشته باشد تفصیل آقای منتظری است که خیلی ساده باشد خیلی راحت باشد مؤنه و زحمت و هیچی، به منزلۀ این هست که عرفاً کأنّ آقای منتظری می‌گوید در اینجور موارد عرفاً فی یده صدق می‌کند. عرفاً صدق می‌کند که در ید شماست، غایب نیست، امثال اینها. نمی‌دانم حالا واقعاً عرفاً صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند، من عرض کردم خیلی روشن نیست که اینجور موارد صدق بکند یا صدق نکند، این است که احتیاط در اینجور موارد خیلی مناسب هست.

اجازه بدهید عبارت شرایع را من بخوانم، بعد از تعطیلات می‌رویم عبارت‌های بعدی، ببینم بحث بعدی شرایع چی است؟ می‌خواستیم شرایع بخوانم، دیدم وارد عروه می‌شویم. بعضی جزئیات در عروه هست، می‌خواستم وارد آن جزئیات نشوم.

شاگرد: دلیل ما برای این که بگوییم مال مرهونه، عین مرهونه زکات به آن تعلق نمی‌گیرد این است که فی یده صدق نمی‌کند؟

استاد: بله فی یده صدق نمی‌کند. دلیل بر این هست، حالا در این موردی که آقای منتظری می‌گویند حالا صدق می‌کند، صدق نمی‌کند آن تنها، یعنی عمدۀ بحث این است که فی یده، عرض کردم آقای هاشمی به این هم تمسک کردند این درست است.

شاگرد: اطلاق عبد الله بن بکیر هم نگرفت؟

استاد: حالا عبد الله بن بکیر که سنداً معتبر نیست، آن هیچی، از جهت سندی معتبر نیست آن خیلی چیز نکنیم که اطلاق می‌گیرد یا نه. ایشان دارد:

«و التمكن من التصرف في النصاب معتبر في الأجناس كلها»

این معتبر فی الاجناس کلها بحث آیندۀ ماست. چون یکی از بحث‌ها این است که آیا فقط در مورد مواردی که زکات سال دارد معتبر است یا در آنهایی که سال ندارد هم معتبر هست. این بحث آیندۀ ما.

شاگرد: بین انعام و نقدین باز دوباره سؤال هست.

استاد: حالا بالأخره متهمیم. موضوع این هست «معتبر في الأجناس». حالا این را از کسانی که من نگاه می‌کردم، داشتم کلمات فقها را یادداشت می‌کردم، مرحوم ابو الصلاح حلبی این ازش استفاده می‌شود که ایشان این را فقط در نقدین معتبر دانسته. ابو الصلاح عبارتش این هست که، ایشان می‌گوید: «فرض الزكاة يتعلق بثلاثة أصناف: الأموال و الحرث و الأنعام.»

ایشان اموال را به معنای نقدین گرفته. اینجور که آقای هاشمی هم اصرار دارد که اموال.

اموال به معنای نقدین در اصطلاح روایات اصلاً نیست به معنای نقدین. و این که ما بگوییم اموال مراد نقدین باشد، در روایات نیست، در کلمات فقها، می‌گویم احیاناً اموال را در مقابل حرث و انعام قرار دادند، ولی این که ما بخواهیم بگوییم این روایات مثلاً لا زکاة فی مال الیتیم را ایشان می‌خواهد به نقدین معنا کند، نه این اصلاً درست نیست، قبلاً بحثش گذشت.

«فأما فرض زكاة المال‌

فيختص بكل حر بالغ»

بعد شرائطش را ذکر می‌کند، بعد می‌گوید: «و بحيث يتمكن مالكه من التصرف فيه بالقبض أو الاذن»

و شرط تمکن از تصرف را در زکات مال ذکر کرده، در زکات، این در ینابیع، جلد ۵، صفحۀ ۱۰۳ هست. در جلد ۵، صفحۀ ۱۰۴ بحث فرض زکات حرث را که می‌برد، هیچ از این صحبت‌ها نمی‌کند. در فرض زکات انعام، صفحۀ ۱۰۵ هم از این صحبت نمی‌کند. این است که حالا بحث باید بکنیم آیا در جمیع اصناف معتبر هست یا معتبر نیست.

بعد می‌گوید: «و إمكان أداء الواجب معتبر في الضمان لا في الوجوب.» که آن خیلی چیز مهمی نیست.

«فلا تجب الزكاة في المال المغصوب و لا الغائب إذا لم يكن في يد وكيله أو وليه»

که بحث‌هایش گذشت.

«و لا الرهن على الأشبه و لا الوقف و لا الضال و لا المال المفقود فإن مضى عليه سنون و عاد زكاة لسنته استحبابا» حالا این استحباباً آیا استحباب دارد یا ندارد، جمع بین ادله را چجوری؟ ما این را منکر شدیم که روایت‌هایی که لسنته باشد حمل به استحباب. ما جور دیگری جمع کردیم.

حالا در مورد چیزهای عادی‌اش مهم نیست، مستحب است. این استحباب در مواردی که مثلاً مال یتیمی چیزی باشد که امثال اینها ممکن است شخصی بگوید آنجاها خلاف احتیاط است. و الا عادی‌اش مهم نیست.

«و لا القرض حتى يرجع إلى صاحبه و لا الدين حتى يقبضه فإن كان تأخيره من جهة صاحبه قيل تجب الزكاة على مالكه و قيل لا و الأول أحوط.»

این بحث را، بحث بعدی این است که ابتدا همین بحث این که آیا در همۀ اجناس زکات معتبر است، بحث دوم هم بحث دین هست که این را ان شاء الله روز یکشنبۀ آینده در خدمت دوستان هستیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان